



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۱۰/۰۹



یونس نگاه

## خطای اتکای بیش از حد به حمایت خارجی

زمانی که حامد کرزی با امریکایی‌ها بر سر پروسه صلح، حملات شبانه و توافق‌نامه امنیتی روابط تنش‌آلود داشت، برخی‌ها از ترک نیروهای غربی و قطع کمک‌ها ابراز نگرانی می‌کردند. آقای کرزی اما نگران نبود. درگیری‌های لفظی او شبیه خشم یک دوست نازدانه برای جلب توجه بود. او ظاهراً یقین داشت که امریکا افغانستان را ترک نخواهد کرد؛ از این رو می‌کوشید شرایط ماندن آن کشور را تا حد امکان به مسیری که خود درست می‌دانست، هدایت کند. کرزی هیچ‌وقت برای ساختن حزب یا حرکتی که قدرت بسیج مردمی داشته باشد، تلاش نکرد و از سازمان‌یابی مردم هراس داشت. بیشتر سیاستمداران مشهور دیگر نیز تصورشان این بود که امریکا بعد از چند دهه توانسته است جای پای در افغانستان بیابد و با صرف صدها میلیارد دلار و ساختن پای‌گاه‌های بزرگ و پر از امکانات، پایش را در خاک افغانستان محکم کرده است؛ لذا تا زمان نامعلوم این‌جا خواهد ماند، از حکومت مرکزی دفاع خواهد کرد، به متحدان نازدانه‌اش پول خواهد پرداخت و در روزهای خطر، طیاره‌های بی‌سرنشین، راکت‌های پیش‌رفته و مادریم‌ها را برای حمایت متحدان افغانش به کار خواهد بست. این اطمینان از حمایت خارجی مانع بزرگ بود و چشم حاکمان و سیاستمداران صاحب نفوذ را از دیدن نقش مردم و ضرورت کار برای جلب حمایت وطنداران، محروم کرد. آنان پشت به مردم و رو به منابعی که از آن‌ها دالر و حمایت نظامی می‌آمد، مشغول برنامه‌ریزی برای آینده‌ای بودند که در آن فرزندان و نواده‌گان خودشان حاکم باشند. سیاست خانواده‌گی شده بود و خانواده‌هایی که سیاست و ثروت را انحصار کرده بودند، تصور داشتند که فرزندان‌شان حاکمان آینده خواهند بود و تلاش می‌کردند، جانشینان خانواده‌گی خود را هنر تماس با خارجی‌ها و بازی با داخلی‌ها را بیاموزند. حتی در ماه‌های پایانی جمهوریت، آنان حاضر به پذیرش واقعیت نمی‌شدند و سناریوهایی غیر از احتمال خروج نیروهای امریکا و ناتو را همیشه محتمل می‌دانستند. حتی آن‌گاه که دیگر فروپاشی ناگزیر به نظر می‌رسید، باز هم تصور می‌کردند که آنان برای امریکا و ناتو سرمایه هستند و در اداره بعد از جمهوریت جایگاه‌شان محفوظ خواهد ماند. آنان هنر دیدن به مسایل از چشم دوستان خارجی را از تاریخ نیاموخته بودند. بیشتر سیاستمداران شریک دست‌رخوان جمهوریت نمی‌توانستند به مسایل افغانستان از چشم امریکایی‌ها نگاه کرده و متوجه شوند که «دوستان خارجی» منافعی را تعقیب می‌کنند که لزوماً همیشه با منافع دوستان افغان‌شان همسو نخواهد بود. آنان نیاموخته بودند که چطور در گذشته‌ها بریتانیا در کشور ما شاه بدل می‌کرد و علی‌رغم تعقیب دوامدار منافع خود در افغانستان و منطقه، حاضر بود متحدان و وابسته‌های دیروزشان را به هند تبعید کرده جای آنان را به کسانی که «دشمنان» دیروز بودند، بسپارند. آنان نیاموخته بودند که چگونه امریکا و متحدانش احزاب و گروه‌های مجاهد را پس از سقوط شوروی به میدان رها کردند و از بازمانده‌های آن گروه‌ها، نیروی طالب را شکل دادند و عاقبت طالب را کنار زده، مجاهدان دیروز را در قافله «دموکراسی» وارد میدان کردند. سیاستمداران دوران جمهوریت نمی‌خواستند بدانند که دوام حضور امریکا لزوماً به معنای دوام حمایت آن کشور از افراد یا روند مشخصی نیست، بلکه آنان می‌توانند در هر فصل بازیگر و «متحد» تازه‌ای را به میدان بیاورند. اکنون که یک سال و چند ماه از حاکمیت طالبان گذشته، هنوز اشخاص مشهور سیاست افغانستان کمتر در پی اصلاح اشتباهات گذشته و تدبیر تازه برای آینده‌اند، بلکه بیشتر چشم‌ها همچنان به خارج دوخته شده و منتظرند که طالب ناشایسته‌گی خود را برای خارجیان ثابت سازد تا بار دیگر نوبت به غیرطالبان برسد. آنان هرگونه فعالیت را مشروط به حمایت خارجی می‌دانند و هیچ روزنه‌ای را در خلق حرکت داخلی برای تغییر نمی‌بینند. نقش کشورهای خارجی در تحول اوضاع افغانستان را نمی‌توان دست‌کم گرفت، اما باید از خود بپرسیم که این نقش و سنت دیرین چشم دوختن به جیب و دهان حامیان خارجی چه سودی برای مردم افغانستان داشته و تا چه حد مایه برپادی و جنگ بوده است؟ این خطر وجود دارد که نیروی جوان کشور نیز متأثر از سنت اتکا به حامیان خارجی، به توانایی خود برای ساختن حزب، تشکیلات و اتحادیه، و کار پایدار و طولانی در میان مردم، ارزش لازم قایل نشوند. دیده می‌شود که امروز آنان نیز بیشتر انرژی خود را صرف لابی خارجی و فریاد زدن رنج‌های‌شان بر سر چوک‌های جهانی صرف می‌کنند و انتظار دارند که تویتر و تریبون‌های بین‌المللی باعث نجات شوند، وطن‌شان را پس دهند، صلح

د پانو شمیره: له 1 تر 2

بیاورند و زمینه کار را فراهم سازند و برای‌شان هنر همزیستی و وطن‌داری را بیاموزند. این غفلت بزرگ است؛ غفلت تاریخی و مزمن. نسل امروز اگر از حساب دو چشم، حداقل یکی را به سمت دست‌ها و توانایی‌های خود نچرخانند، روزگار بهتر از گذشته‌گان نخواهند داشت. بزرگترین درس ناکامی‌های سیاسی گذشته این است: از اتکای افراطی به بازی‌گران خارجی اجتناب کنید! خارجی‌ها حتا اگر تمام دالر‌ها و نیت‌های نیک خود را بسیج کنند، نمی‌توانند وطنی را به ثبات برسانند که سیاست‌مدارانش رو به داخل و مردم خود ندارند. زنده‌گی قدرت‌مندان ۲۰ سال گذشته چون فلم مستند در برابر چشمان شایق آموزش سیاست، قرار دارد. کتاب‌ها، مجلات، آرشیف رسانه‌ها و خاطرات همه ما پر از اسنادی است که می‌توانیم از آن راهکار نجات ملی بسازیم. به آن تجارب مستند اگر دقت کنیم، در می‌یابیم سیاست‌مدارانی که با ملت خود با خشم و با بیگانه‌گان چاپلوسانه سخن می‌گویند، سرنوشت شوم دارند؛ و حاکمانی که به رای و اعتماد مردم ارزش قایل نباشند و انتخابات را به تراژدی تحقیر رای‌دهنده‌گان بدل کنند، دیر نخواهند پایید.